

اندیشه‌های اجتماعی شهید صدر / زهرا صالحی

به اهتمام انجمن علمی گروه جامعه‌شناسی، نشست با عنوان «اندیشه‌های اجتماعی شهید صدر» و با حضور اساتید ارجمند، حجت الاسلام منذر حکیم و حجت الاسلام دکتر حمید پارسانیا برگزار شد.

حجت الاسلام منذر حکیم، محوریت بحث خود را بر اساس کتابی قرار داد که پیرامون اندیشه‌های شهید صدر به رشته تحریر در آورده است. این کتاب با عنوان *مشتمعنا فی فکر و خطورات شهید صدر* است. این اثر، خلاصه ۱۰ الی ۱۵ اثر شهید صدر می‌باشد، که تمام این آثار با هم مرتبط بوده و در مجموع، بیانگر تئوری ایشان است. کتاب *مشتمعنا فی فکر و خطورات شهید صدر* چند قسمت دارد:

۱. بحث نظریه‌پردازی و یک دوره تفسیر موضوعی در زمینه نظریه اجتماعی؛
۲. مطرح نمودن سنت‌های اجتماعی؛
۳. مطرح نمودن ربط دو مورد قبلی با هم (یعنی فلسفه تاریخ و سنت‌ها، چه ارتباطی با نظریه اجتماعی دارند).

بازدهی و نتیجه این کار، نظر شهید صدر بوده که معتقد است: هرگونه فهمی از اسلام و هرگونه فهمی برای نظام اجتماعی و فقه‌های اسلام، حتی نظام تربیتی اسلام و نظام اقتصادی و سیاسی، مبتنی بر احاطه انسان بر آن نگاه اجتماعی و نظریه اجتماعی قرآن به انسان است. ایشان سعی کرده که این نگاه را از لا به لای آیات قرآن بیرون بکشد.

به عقیده منذر حکیم، کار شهید صدر، کار بسیار پیچیده‌ای است و اینکه صرفاً جمع‌آوری و طبقه‌بندی آیات نبوده و یک چیزی فراتر از این بوده است و چنین کاری دو تخصص را می‌طلبد؛ یکی، تخصص در علوم اجتماعی و دیگری، تخصص در علوم قرآنی. شهید صدر اینها را داشته که توانسته کار بسیار ماندگاری ارائه کند. شهید صدر کتابی با عنوان *خلافت الانسان و شهادت الانبیاء* دارد که چکیده فکرش در همین جزوه است. وی بعد از انقلاب با نوشتن کتابی به نام *الاسلام یقود الاحیاء* توانست انقلاب را پشتیبانی کند. کتاب دیگرش، *خلافت الانسان و شهادت الانبیاء* می‌باشد که پشتیبان نظام اقتصادی و قانون اساسی و دارای نظریه اجتماعی قرآن است. ایشان کل نگاهی را که قرآن در زمینه اجتماعی به انسان دارد (پیش‌فرض‌هایی برای این نگاه در قرآن آمده که منذر حکیم در کتابش به آن پرداخته است)، خلاصه می‌کند به اینکه خداوند انسان را موجود اجتماعی آفریده که باید به خاطر طبیعتش با انسان‌های دیگر در ارتباط باشد و در طبیعت هم زندگی کند و انسانی که با دو بُعد بشری و بُعد طبیعی و مادی در ارتباط خواهد بود، انسانی که با چنین بافتی آفریده شده، طبیعت این دو ارتباط برایش فواید، مشکلات و آسیب‌هایی را در بر دارد. این آسیب‌ها باید از بین برود. از بین بردن این آسیب‌ها مبتنی بر این است که یک نظامی متناسب با این واقعیت تکوینی انسان با همه مشکلاتش - چه مشکلات طبیعی و چه مشکلاتی که بعداً تولید می‌شود - طراحی بشود تا این مشکلات حل شود و کسی که طبیعت این انسان و طبیعت این مشکلات و قوانین حاکم بر حرکت انسان و تعامل انسان با انسان و با طبیعت را درک نکند، هرگونه نظامی که طراحی کند، به بن‌بست می‌رسد و با مشکلات جدی رو به رو خواهد شد. شهید صدر، مارکسیسم، لیبرالیسم و تمام

مکتب‌های بشری را مثال می‌زند که این واقعیت انسان را نادیده گرفته‌اند و همه به بن‌بست رسیده و شکست خورده‌اند. فقط این اسلام و قرآن کریم است که انسان را خوب معرفی کرده، هویت انسان را روشن کرده و قوانین تکوینی حاکم بر تعامل‌ها را در نظر گرفته است. همچنین ایشان بحث گرایش انسان به توحید یا به خدا را به عنوان خاستگاهی برای حرکت اجتماعی انسان در نظر گرفته و می‌گوید: درست است که خداوند عالم فرمود: « انی جاعلٌ فی الارض خلیفةً»، این خلافت یک امر فرض و اعتباری محض نیست؛ بلکه این ناشی از واقعیتی است که در درون انسان می‌باشد و آن انسان منهای خدا است. بنابراین، همه مشکلاتی که برای انسان به وجود می‌آید، به خاطر این است که ما خدا را از وجود و زندگی انسان حذف می‌کنیم. رابطه انسان با انسان و رابطه انسان با طبیعت، یک رابطه ناقص و مشکل‌زا خواهد شد؛ اما چون انسان یک هویت الهی دارد، اگر هویت خودش را کشف کند و بفهمد، متناسب با این هویت حرکت می‌کند. این هویت عبارت از این است که خدا مُسْتَخْلِف است. خدا اصل است و برای خودش جایگزین در روی زمین قرار داده، که انسان است. وقتی که انسان احساس کرد که جایگزین و خلیفة الله است، دیگر انسان نگاه استقلالی به خودش، طبیعت و زندگی نخواهد کرد. نگاه او، یک نگاه تحت اشراف خدا خواهد بود که لازمه‌اش احساس مسئولیت انسان است؛ یعنی همین که خدا به انسان کرامت داد و او را در قله عالم ماده و طبیعت قرار داد، احساس می‌کند؛ که از طرف خدا کاری به او واگذار شده و احساس مسئولیت می‌کند؛ در عین حال، احساس کرامت و شرافت و از همه مهم‌تر تعهد و مسئولیت را در خودش می‌بیند و به طور طبیعی، این احساس‌ها در وی به وجود می‌آید. وقتی انسان مسئول و متعهد شد، ناگزیر است که بر اساس خواسته خدا عمل نماید. اکنون دیگر این خواسته‌ها، امور اعتباری محض نیست، بلکه به نظام تکوین مستند است؛ یعنی این خواسته‌های خدا از انسان متناسب با نیازهای طبیعی انسان، جهان ماده و زندگی زمینی‌اش است.

بر این اساس، خلاصه نظریه اجتماعی قرآن برای انسان این است که انسان خلیفة الله است؛ ولی این خلافت آسیب‌هایی دارد، زیرا انسان‌ها دارای عقل، غریزه و شهوت هستند، پس امکان فساد خیلی طبیعی و منطقی است. این انسان ممکن است که رها شود، چون اگر این احساس به وجود نیامد و کنترل نشد، ضمانت اجرایی نخواهد داشت؛ بنابراین، مشکل آفرین می‌شود و انسان به تنگناهای جدید می‌افتد. خداوند برای تضمین این حرکت، یک عالم شهادت و یک مقام شهادت و کسی که شاهد بر این خلافت باشد، قرار می‌دهد. خودش شاهد اول است و یک شاهد زمینی هم قرار می‌دهد تا کنترل‌کننده و هدایت‌گر باشد که این حرکت از هر گونه انحراف محفوظ بماند؛ بنابراین، می‌فرماید: «خلافت الانسان»، که این خلافت برای همه انسان‌ها است، نه شخص آدم؛ بلکه همه انسان‌ها خلیفة الله هستند. البته این خلافت یک خلافت عام است. بعد در درون این خلافت، خلافت‌های دیگری هم ممکن است مطرح شود، مانند رتبه‌هایی از خلافت‌هایی که ما در اموال خاص خودمان داریم. در حقیقت، یک اعتبار جدیدی به انسان داده شده که انسان مالک قرار داده شده است؛ اما این مالکیت انسان برای این مال به نیابت و واگذاری از تمام بشریت است. این اموال جامعه، بخشی در اختیار جامعه و بخشی در اختیار فرد است. هر دو خلافت، تحت تأثیر یک مقام شهادت هستند و آن، انسان‌های معصومی که از هر گونه خطا مصون هستند. اینها می‌توانند تضمین‌گر حرکت صحیح انسان در خط خلافت باشند. گاهی این دو منصب ادغام می‌شود و یک شخص متعهد هم خلیفة الله و هم شاهد است، مانند حضرت آدم، انبیاء و ائمه -علیهم السلام- که تحت پرتوی مقام

شهادت، کار خلافت و در حقیقت، آن مقام اجرایی را که باید انجام دهند، انجام می‌دهند و در نتیجه، به انحراف کشیده نمی‌شوند. اما در زمان امام ما، ممکن است که مقام شهادت از مقام خلافت جدا شود، برای مثال می‌گوییم ولایت فقیه کار شهادت را بر عهده می‌گیرد و ممکن است شخصی رئیس جمهور باشد و کار اجرایی و خلافت را به عهده بگیرد. اینها مانعة الجمع نیستند؛ زیرا این اشخاص معصوم نیستند. اگر اینها یکی باشد، ممکن است آن آسیب به وجود بیاید؛ بنابراین، از هم جدا شده است. یک فقیه جامع الشرایط به دلیل اینکه در کار اجرایی، نفع ندارد، می‌تواند تا حدود زیادی – چون بحث عصمت که مطرح نیست، ولی عدالت درصد بالایی از این نظارت مسیر را تأمین می‌کند- کار خلافت مردم را به صورت شورایی و یا انتخابی انجام دهد. پس اگر بخواهیم همه این نظریه را خلاصه کنیم، نظریه خلافت انسان است. انسان خلیفة الله با انسانی که خود را خلیفة الله نبیند، به دو گونه عمل خواهد کرد. انسانی که احساس می‌کند، خلیفة الله است، انسانی متعهد خواهد بود. انسانی که خود را خلیفة الله نبیند، پس انسانی آزاد خواهد دید (آزادی که هیچ نظارتی بر او نیست) و در نتیجه، به استبداد منتهی خواهد شد؛ زیرا در تنظیم رابطه انسان با انسان، هیچ کس بر او نظارت و ولایت ندارد. کسی را در این زمینه قبول نمی‌کند و چون در این طبیعت و روابطی که با انسان‌ها دارد، خودش دارای نفع است، حداکثر بهره‌برداری از این روابط را خواهد برد، بدون اینکه کسی بتواند او را کنترل کند.

در ادامه، آقای منذر حکیم در تقسیم‌بندی‌ای که ارائه می‌کند، دو نوع انسان را متصور می‌شود:

۱. انسانی که خدا بر روابطش حاکم است؛ یعنی جامعه سه عنصری (انسان، انسان، طبیعت)؛

۲. انسانی که خدا حاکم بر روابطش نیست؛ جامعه چهار عنصری (انسان، انسان، طبیعت، خدا).

این خدا جزء جامعه نیست، ولی یک عنصر مقوم است و در حقیقت، ماهیت و هویت این عناصر سه‌گانه را متحول می‌کند. این تحول، جنبه هویت بخشی به عناصر می‌دهد و باعث یک تحول ریشه‌ای در کل این نظامی می‌شود که برای او طراحی شده است و فقط نظامی که متناسب با این هویت است، می‌تواند موفق باشد. در نتیجه، هر نظام اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دیگر که هویت الهی انسان را نادیده بگیرد، با فطرت و هویت انسان بیگانه خواهد بود.